

بازگشت
به
کافه‌ی چرا

به ندای درونت اعتماد کن!

جان پی. استرلکی

امیرحسین مکی



انتشارات یوسا

روزی محشر بود، آسمان به رنگ آبی لاجوردی و هوا گرم و مطبوع. فکر می‌کردم در بهشتم، که به نوعی همین‌گونه هم بود. آخر، هاوایی دست کمی از بهشت ندارد!

خیال داشتم تمام روز را دوچرخه سواری کنم، همین‌انه برنامه‌ی خاصی، نه تکلیفی و نه مسیری از پیش تعیین شده. فقط یک دوچرخه سواری طولانی و رکاب زدن در هر جاده‌ای که به دلم برات می‌شد. فقط من، دوچرخه‌ام و بهشتی که سیاحتش می‌کردم.

دو سه ساعت که به همین منوال سپری شد، دیگر نمی‌دانستم کجا هستم و البته، این دقیقاً همان چیزی بود که می‌خواستم.

در این حال، یاد یکی از ترانه‌های محبوبم افتادم که توسط جینا استنفیلد^۱ اجرا شده و مضمونش از این قرار است: «من گم نشده‌ام، بلکه در حال کاوشم.» این وصف حال دوچرخه سواری‌ام در آن روز و در کل، سفرها و ماجراجویی‌هایم بود. ناگهان خاطره‌ی شبی در سال‌های دور در ذهنم جان گرفت. تنها تفاوتش این بود که آن زمان احساس نمی‌کردم در حال کاوشم. احساس می‌کردم گم شده‌ام. آن شب، زندگی‌ام را متحول کرد؛ شبی که در مکانی دنج و کوچک با نام **کافه‌ای به نام چرا** سپری شد.

1. Jana Stanfield

از آن شب تغییرات زیادی در زندگی ام رخ داده بود. یادآوری زندگی ای که در آن دوران داشتم تقریباً محال است؛ گویی زندگی ای دیگر بود، و منی دیگر. از پیچی در جاده گذشتم و چشم انداز اقیانوس با رنگ آبی منحصر به فردش پیش رویم نمایان شد. یاد لاک پشت دریایی افتادم؛ خاطره ای دیگر از آن شب در کافه.

شگفت انگیز بود. گرچه هیچگاه وقایع آن کافه را از یاد نبرده بودم، مدت ها بود که خاطره ای آن با این شدت در ذهنم زنده نشده بود.

دو پیچ دیگر، و دو منظره ای باشکوه دیگر.

ترکیب رنگ ها در هاوایی شگفت انگیز است. از آنجا که جزایر آن از فوران کوه های آتشفشان شکل گرفته است، صخره هایی سیاه از جنس گدازه در همه جا به چشم می خورد. بعد، انگار که مادر طبیعت خواسته تا تضادی بی نقص ایجاد کند، از خاک تازه ای حاصل از خرد شدن صخره های گدازه ای، گیاهانی به رنگ سبز درخشان سر برآورده اند. آبی فیروزه ای آب های اقیانوس و انواع و اقسام رنگ های نارنجی، قرمز و دیگر رنگ های خیره کننده ی گل های گوناگون راهم به این مجموعه اضافه کنید تا یک منظره ای بدیع و چشم نواز پدیدار شود.

با خود گفتم: «معرکه است! معرکه!»

ده ماه گذشته برایم پر بود از شگفتی؛ تماشای نهنگ ها در سواحل آفریقای جنوبی، سیاحت دشت های نامیبیا و کمک به بچه لاک پشت های تازه از تخم در آمده برای ورود به دریا در آمریکای مرکزی. در پایان سفرم، سه ماه با دوچرخه به گشت و گذار در مالزی و اندونزی پرداختم. و اکنون پیش از عزیمت به خانه تصمیم داشتم چند هفته ای را هم در هاوایی سر کنم. آخر، وقتی آدم حوالی بهشت باشد، دلش هوای آن رامی کند!

این اولین گریز من برای کاوش جهان نبود. پس از شبی که سال ها پیش در کافه سپری کردم، شیوه ای جدید برای زندگی در پیش گرفتم. یکسال کار